

POLITICAL MOVEMENT REALITIES OF IRANIAN

<http://www.ghandchi.com/460-Realities-plus.htm>



واقعیات جنبش سیاسی ایران

سام قندچی

سالهاست که مینویسیم روشنفکران ایران بایستی آستین بالا بزنند و متحد شوند و ابتکار عمل را از نیروهای خارجی برای برخورد به این یا آن فاحشه جمهوری اسلامی بدست گیرند و سعی میکنیم به هر که چنان نکند احساس گناه بدهیم تا که کاری انجام شود. در عمل حتی حداقل آنچه نزدیک به انتظار ما باشد هم روی نمیدهد و حتی برای یک کوشش حقوق بشری به زحمت به استثناء یکی دو نفر در هریک از گروه ها یا اتحادهای اعلام شده کاری میکنند و فقط اسم گروه حمل میشود چون فروتن هستند و نمیخواهند بگویند که در واقع حسن و حسین بودند که فلان آکسیون را انجام دادند و البته پشتیبانی هم گرفتند.

بتازگی هم برعکس شده و نویسندگان مجلات و سایتها ملامت میشوند که چرا بجای ایجاد سازمان سیاسی برای انجام کاری مؤثر درباره معضلات جامعه ایران دارند مینویسند یا برنامه رادیویی و تلویزیونی درست میکنند و وقتشان را با این کارها تلف میکنند. یعنی این بار بجای آنکه به خوانندگان یا بینندگان مقالات و برنامه ها احساس گناه بدهیم، به مقاله نویسان و تهیه کنندگان برنامه های تلویزیون و رادیو احساس گناه میدهیم. ولی این هم سودی ندارد و حد اکثر عده ای دست از نوشتن و تهیه برنامه بر خواهند داشت، و نتیجه اش هم ایجاد تشکیلاتی که ما آرزویش را داریم نخواهد شد.

بنظر من برخورد های بالا دو روی یک سکه هستند و هر دویشان بیان درک غلط ما از روشنفکران و فعالین سیاسی در جامعه ایران است که کاملاً با هم در طی تاریخ فرق داشته و دارند. مثلاً روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و بسیاری دیگر از دسته اول هستند که با وجود علائق سیاسی و نظرات سیاسی و حتی گاه هواداری از جریانات و احزاب معین سیاسی، اکثریت آنها نه فعالین سیاسی هستند و نه اصلاً توان آنها دارند که باشند، و چنین انتظاری از آنها داشتن یا حتی اگر آنها خودشان هم از خود چنین انتظاری داشته باشند، باعث دلسردی هم خودشان خواهند شد و هم دیگران. البته روزنامه نگاران یا نویسندگانی بوده و هستند که به معنی واقعی کلمه فعال سیاسی هم بوده اند. اما منظور من در اینجا این است که ایندو نه مترادف هستند و نه قرار است که باشند و در نتیجه اگر به دسته اول احساس گناه داده شود، آنها به دسته دوم بدل نخواهند شد فقط بر ناامیدی شان افزوده میشود.

در تاریخ ما یکی از جریانات سیاسی که این دو مفهوم را خیلی مخدوش میکرد حزب توده بود وقتی حتی فعالیت سیاسی احزاب که هدفش مشخصاً کسب قدرت است را با فعالیت ژورنالیستی یکسان میگردت و عملاً فعالیتش شبیه مشاورین رژیم بود که در هر برهه زمانی میگفت رژیم بایستی این کار را بکند یا آن کار را. من در این مورد مفصلاً در مقاله دیگری بحث کرده ام [<http://www.ghandchi.com/367-tudehii.htm>] و در اینجا هدفم تکرار این بحث نیست. ولی حتی فعالین سیاسی حزب توده هم با این خط مشی سازشکارانه نسبت به رژیم، باز هم با روشنفکری که اصلاً فرسنگ ها با فعال سیاسی متفاوت است، فرق داشتند، و این اصل بحث من است که چرا دادن پیام هائی که برای فعالین سیاسی است، به روشنفکران ایران، و تلقیح چنین انتظاراتی، هر چه چقدر هم که با دادن احساس گناه به آنها انجام شود، نه نتیجه ای دارد و نه از آن تشکیلاتی بوجود خواهد آمد و نظیر اب در هاون کوبیدن کاری است بیهوده. اجازه دهید قدری بیشتر توضیح دهم.

بیانید دوران پس از سقوط رضا شاه را مد نظر قرار دهیم. بخش بزرگ فعالین سیاسی ایران *چپ* بودند و اکثرشان هم به نوعی با حزب توده و در آذربایجان و کردستان هم یا تشکیلاتهای چپ مشابه فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان مرتبط بودند. یک بخش دیگر فعالین سیاسی ایران هم فعالین سیاسی اسلامی بودند که اکثراً به دور آیت الله کاشانی حلقه زده بودند. بخش سوم هم فعالین سیاسی طیف ملیون اکثراً به دور مصدق حلقه زده بودند. جناح های سیاسی رژیم هم فعالین سیاسی و شخصیت های خود را داشتند شخصیت های نظیر قوام السلطنه. حالا منظور من این است که در همان سالها روشنفکرانی هم بودند که سکولار و خردگرا بودند و حتی میشود گفت آینده نگر و فراسوی اندیشه های سیاسی زمان خود. یک نمونه احمد کسروی است. هر چند وی در یک دوره سازمان سیاسی ای هم بنام باهماد آزادگان ساخت اما هیچگاه

اهمیت وی و طرفدارانش بعنوان فعالین سیاسی نبود حتی با وجود آنکه خود شادروان کسروی بدلائل سیاسی-مذهبی توسط یک گروه از فعالین سیاسی مذهبی یعنی فدائیان اسلام، به قتل رسید.

آنچه می‌خواهم تأکید کنم این است که وجود بسیاری از اندیشه‌های روشنفکری نو در سالهای نسبتاً آزاد 1320 تا 1332 بمعنی آن نبود که فعالین سیاسی با چنین افکاري سازمان‌های خود را ساخته باشند. در واقع تا آنجا که به فعالین سیاسی مربوط میشود، در آن سالها بغیر از آنچه ذکر کردم، متفاوت‌ترین جریان سیاسی را که شاید بشود نام برد جریان خلیل ملکی است که در ابتدای جدائی از حزب توده با جریان تیتو در جنبش کمونیستی سمت گرفت و بعداً خواست به جبهه ملی ملحق شود که با مخالفت‌های بسیاری از سران جبهه مواجه شد.

در سالهای بعد از کودتای 28 مرداد هم فعالین چپ به بخش‌های مائونیست و طرفداران شوروی و دسته کوچکی طرفداران کمونیسم اروپائی و دسته بزرگی از جریان‌های چریکی طرفدار کاسترو و چه‌گوارا، با امتزاج‌های گوناگونی از مائونیسم و کمونیسم روسی تقسیم میشدند. ولی آنچه مهم است اینکه هنوز بخش اصلی فعالین سیاسی ایران نظیر سالهای بعد از 1320، چپ بودند. جریان سیاسی عمده دوم هم جریان‌های مذهبی بودند شامل نهضت آزادی، مجاهدین، و طرفداران خمینی. حتی بخش‌هایی از میلیون‌ها نظیر نیروی سوم بین این‌ها تقسیم شدند.

دوباره اگر همه سالهای از 28 مرداد 1332 تا انقلاب 57 را نگاه کنیم، فعالین سیاسی ایران یا چپ بودند یا اسلامی یا ملیون و البته فعالین سیاسی جناح‌های حکومتی مثل دکتر امینی هم وجود داشتند. اما در همه آن سالها روشنفکرانی که سکولار، لیبرال، سوسیال‌دموکرات، علم‌گرا و آینده‌نگر بودند بسیار در جامعه ایران بوده‌اند، و بسیاری کتاب‌های علمی نظیر کتب جرج گاموف را همین‌ها ترجمه میکردند.

در واقع بسیاری از کسانی که در سالهای بعد از کودتای 28 مرداد مشخصاً فعالیت‌های شدیداً ضد مذهبی میکردند اساساً از فعالین سیاسی آن دوران نبودند. درست است که زنده‌یاد بیژن مفید از سابقه جامعه سوسیالیست‌ها که ادامه جریان خلیل ملکی سالهای 1320 تا 1332 بود، اما وی در این زمان و مثلاً در جشن هنر شیراز، نقشی بعنوان یک روشنفکر در کار‌هایی نظیر تئاتر شهر ایفا میکرد و نه یک فعال سیاسی و اینکه چنین جریان‌های روشنفکری با اندیشه ویژه‌ای که ترویج میکرد به یک جریان سیاسی و فعالین سیاسی، تحول پیدا نکرد.

یعنی در جنبش سیاسی ایران نه سوسیال‌دموکراسی و نه لیبرالیسم و نه آینده‌نگری در همه سالهای رژیم شاه اساساً وجود نداشت و تلقی جریان جبهه ملی هم بعنوان جریان لیبرالیسم یا سوسیال‌دموکراسی واقعی نیست و اساساً جریانی ملی و تازه اصل فعالین آنهم هم همیشه چپی‌های درون جبهه بوده و هستند. در واقع ما در ایران فقط در دوران مشروطیت است که میشود گفت واقعاً فعالین سیاسی معتقد به لیبرالیسم نظیر میزا جهانگیر خان صوراسرافیل و دهخدا ی‌آندوران را داشته‌ایم و سوسیال‌دموکراسی بمعنی واقعی کلمه نیز در همان زمان است که زود به کمونیسم رادیکالیزه شد هرچند هنوز جریان سوسیال‌دموکراسی در ایران کماکان در زمان رضا شاه وجود داشت، اما پس از سقوط رضا شاه دو جریان فکری لیبرالیسم و سوسیال‌دموکراسی بعنوان جنبش سیاسی و ایدئولوژی فعالین سیاسی، به شکل مشخص خود وجود نداشتند.

و در نتیجه نه تنها در سالهای 1320 تا 1332، فعالین سیاسی ایران چپ، مذهبی یا ملیون بودند، بلکه به جرئت میشود گفت که در همه سالهای 1332 تا 1357 هم فعالین سیاسی ایران به جریان‌های چپ و بویژه چپ‌چریکی، و جریان مذهبی و ملیون متعلق بودند.

هدف من از همه بحث‌های بالا تحلیل تاریخ جنبش سیاسی یک قرن گذشته ایران نیست. من می‌خواستم خاطر نشان کنم که جنبش سیاسی و فعالین سیاسی لزوماً منطبق به جریان‌های روشنفکری جامعه ما نبودند. ولی بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی چه شده است.

در سالهای بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، دو جریان مهم در جنبش روشنفکری ایران صورت گرفته است. جریان اول در اثر از بین رفتن تخیلات و انتظارات بسیاری از روشنفکران اسلامی صورت گرفته است. فعالین سیاسی اسلامی در رادیکالترین جناح خود افرادی نظیر حشمت طبرزدی هستند که بنظر میرسد با جریان اسلامی وداع گفته اند. در محافظه کارترین بخش نیز جریاناتی نظیر سروش هستند. و در میان ایندو هم جریاناتی نظیر اکبر گنجی قرار دارند.

از سوی دیگر جریان مشابهی در اثر سقوط بلوک شرق باعث از بین رفتن تخیلات و انتظارات بسیاری از روشنفکران چپ است که در رادیکالترین جناح خود کسانی را دارد که حتی خود را مارکسیست هم نمیدانند و خود را چپ دموکرات، سوسیال دموکرات، و آینده نگر مینامند و طیف برزگی از کومله مهدی تا راه کارگر تا بسیاری از فعالین چپ مستقل را شامل میشوند و در راست ترین بخش آنها جریاناتی هستند که نظیر حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری به دنبال بازگشت به مارکسیسم اصل هستند و جریانات دیگر چپ هم بین ایندو قطب هستند.

جریانات جبهه ملی هم اساساً مثل سالهای 1332 تا 1357 هستند فقط امروز بطور روشن جمهوری خواه هستند.

ولی واقعیت این است که فعالین سیاسی ایران که واقعاً میشود آنها را فعال خواند که سازماندهی میکنند و در جنبش های مختلف اجتماعی از دانشجویی تا کارگری و زنان فعال هستند اساساً هنوز یا چپ هستند و یا مذهبی هر چند بسیاری در طیف های تعدیل شده این دو جریان قرار میگیرند.

اما روشنفکران ایران که بیشتر و بیشتر دموکرات و آینده نگر شده اند این واقعیت جنبش سیاسی و فعالین سیاسی را نادیده میگیرند در صورتیکه اینکه فعالین سیاسی ایران چگونه میاندیشند اهمیت درجه اول برای سازماندهی جنبش سیاسی و آلترناتیو در برابر جمهوری اسلامی دارد.

در واقع بویژه پس از اولین بحران جامعه فراصنعتی که در سال 2001 شاهد آن بودیم، جریان چپ در میان فعالین سیاسی ایران دوبار تقویت شده است. مثلاً یک نمونه نشریه سلام دموکرات است که در ایران منتشر میشود و نویسندگان آن در گذشته به مواضع آینده نگری خیلی نزدیک شده بودند و امروز با جریانات چپ آمریکایی لاتین نظیر ونزولا، بولیوی، و مکزیک که خیزش تازه گرفته است سمت گیری میکنند.

بنظر من توجه به جریانات وحدت در درون چپ ایران نه به این خاطر که چپ هستند بلکه به این دلیل که هنوز بخش اصلی فعالین سیاسی سکولار ایران در این سنت هستند اهمیت خاص دارد. مثلاً جریان های اتحاد جمهوریخواهان و جمهوریخواهان لائیک. جمع اول از یک جریان کوچک روشنفکری جمهوریخواهان ملی و عناصری از جبهه ملی و چریک های اکثریت بوجود آمد. چریک های اکثریت بخش اصلی آن را تشکیل میدادند. چریکهای اکثریت در سالهای بعد از انقلاب بیشتر و بیشتر به مواضع حزب توده نزدیک شده بودند و حتی برخوردشان به رژیم هم نظیر حزب توده بود. در نتیجه جریاناتی که در این سنت چپ بودند برخوردشان به رژیم هم نظیر حزب توده بود سعی در تقویت جناحی از رژیم بوده و هست.

در مقایسه جمهوریخواهان لائیک از جریاناتی منشأ گرفته که از حزب توده و چریکهای اکثریت در همان سالهای 1360 بریده بودند و آنها بر سر برخورد به رژیم وگرنه هر دو گروه خود را چپ میدانند. در نتیجه بحث هائی نظیر تکامل دیالوگ بین این دو جریان اتحاد جمهوریخواهان و جمهوریخواهان لائیک مهم است چون بیان مهمی در بخش های درون بخش اصلی فعالین سیاسی ایران است. چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، بخش اصلی فعالین سیاسی ایران هنوز چپ هستند همانطور که بخش اصلی فعالین سیاسی آمریکا هنوز با حزب دموکرات هستند.

حتی جریاناتی نظیر سلام دموکرات در ایران که نه در اتحاد جمهوریخواهان هستند و نه در جمهوریخواهان لائیک، باز هم در آن سنت چپ قرار دارند. منظور من از این مثال این است که بحث ایجاد حزب آینده نگر یا تجمع هائی نظیر نشست لندن و امثالهم بایستی در این کنفرانسهای مشترک نظیر کنفرانس شورای هماهنگی و اتحاد جمهوریخواهان که بهروز سورن از

جنبش چپ درباره آن خیلی خوب توضیح داده است [tid=2396&http://www.gozareshgar.com/?id=559]، انجام شود.

چرا؟ نه به این خاطر که من فکر کنم آینده جنبش سیاسی ایران و فعالین سیاسی ایران چپ است، که سالها بحث کرده ام که اینطور نیست. بلکه به این خاطر که چه بخواهیم و چه نخواهیم اصل فعالین سیاسی سکولار ایران که بمعنی واقعی فعال هستند یعنی قادر به سازماندهی جنبش مردم بوده چپ هستند و این کار سازماندهی مردم را دارند میکنند و نه که منتظر باشند بعد از ایجاد تشکیلات مورد نظر نشست لندن یا جبهه سکولار یا حزب آینده نگر انجام دهند.

واقعیت تلخی است که در این ابتدای قرن بیست و یکم جنبش سیاسی ایران هنوز در قلمرو چپ و اسلام سیر میکند، ولی ندیدن این واقعیت و ارائه پیشنهادهایی در وراي این واقعیت از خود این واقعیت بدتر است و نگرفتن نتیجه از چنین طرح هایی بیشتر باعث ناامیدی میشود. جنبش ایران نیاز به ایجاد تشکیلات های آینده نگر فعالین سیاسی دارد و برای ساختن آن بایستی در جایی که فعالین سیاسی هستند به گفتگو نشست.

به امید **جمهوری آینده نگر**، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

2 آذر 1385

November 25, 2006

مطالب مرتبط:

<http://www.ghandchi.com/600-SecularismPluralism.htm>